



٧٤٦

مَدِينَةُ الْقُرْآنِ

تأليف

جواد القميّ الأصفهانيّ

مؤسّسة النشْر الإسلاميّ

التابعة لجماعة المدرّسين بقم المقدّسة

سرشناسه: علی بن موسی علیه السلام، امام هشتم، ۲۱۵۳ - ۲۰۳ ق.

عنوان قرارداد: صحیفه الرضا (فارسی - عربی).

عنوان و نام پدیدآور: صحیفه الرضا علیه السلام / علی بن موسی الرضا [تألیف - صحیح - مترجم] جواد القیومی اصفهانی.

مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین فی الحوزة العلیمة بقم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۲.
مشخصات ظاهری: ۴۵۵ ص.

فروست: مؤسسه النشر الاسلامی لجماعة المدرّسين بقم: ۷۲۴.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۰-۲۹۵-۲

یادداشت: عربی - فارسی.

یادداشت: چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۹.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۱۹-۴۴۵.

موضوع:

شناسه رده: قفسی اصفهانی، جواد، ۱۳۴۲ -

شناسه افزودن: جواد مدرسین حوزة علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.

رده بندی کنگره: ۳۱۴ / ۱۳۱۴ / ۲ / ۴۸۵ / ۲۶۷ / ۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۷۲۲ / ۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۳۹ / ۷۴



صحیفه الرضا علیه السلام

- | | |
|-----------------|---|
| ■ مترجم: | جواد قیومی اصفهانی |
| ■ موضوع: | دعا و کلمات امام رضا <small>علیه السلام</small> |
| ■ قطع: | وزیری |
| ■ نوبت چاپ: | پنجم |
| ■ چاپ و نشر: | دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزة علمیه قم |
| ■ تعداد مجلدات: | یک جلد |
| ■ تعداد صفحات: | ۴۵۶ |
| ■ تاریخ انتشار: | زمستان ۱۳۹۳ |
| ■ شمارگان: | ۵۰۰ |

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزة علمیه قم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از موضوعاتی که در آیات و روایات بسیار مورد تأکید قرار گرفته «دعا» است، بنابراین احادیث و روایات مستفاد می شود دعا وسیله نیست بلکه خود هدف و مقصد است.

در آیه ۷۷ سوره فرقان، توجه و اعتنای حق تعالی به مردم در گرو دعای آنها قلمداد شده و می فرماید: «بگو اگر دعای شما نبود پروردگار به شما توجهی نمی کرد»، از این آیه استفاده می شود که ارزش و منزلت انسان نزد خداوند به اندازه دعا، و قیمت او به مقدار اهتمامش به مناجات و خواندن پروردگار خویش است.

و در آیه ۶۰ سوره مؤمن دعابه عنوان عبادت، بلکه برترین عبادت شمرده شده، و به استکبارکنندگان از آن وعده دوزخ داده شده است.

کسانی که می خواهند فقر و ضعف و عجز خویش را جبران کنند، و توجه و لطف و قرب و بخشش حق تعالی را بسوی خود جلب نمایند، باید دعا کرده و اعتراف کنند که فقیرند و خداوند بزرگ غنی و بی نیاز و سمیع و قریب و مجیب است.

اگر چه در این موضوع نیز شرائطی لحاظ می شود، از آن جمله آنستکه دعا باید خواسته ما باشد، نه تقلید از خواسته دیگران، کسانی که احساس نیاز نمی کنند ناچار به «حضور» نخواهند رسید، و «توجه» نخواهند یافت، از اینرو دعایشان شور و نوری ندارد، و اثری بر آب تراب نیست.

شرط دیگر آنستکه موانع اجابت دعا را از خود دور سازیم، کسانی که دلشان سرشار از زار کینه و بغض و حسد و غفلت و ظلم است، اثری بر دعایشان مترتب نخواهد بود، وجود آلوده و کثیف بر فرض استفاده از بهترین عطرها چه بهره ای خواهد برد، از اینرو باید ابتدا خود را از رذایل اخلاقی پاک کرد آنگاه دست نیاز بدرگاه بی نیاز برد.

* * *

بدنبال صحیفة الزهراء علیها السلام، صحیفة المهدی علیه السلام، هم اکنون دعاهاى وارده از ثامن الحجج على بن موسى الرضا عليه آلاف التحية و الثناء، و نیز مناظرات و کلمات توحیدی و گزیده ای

از سخنان آن حضرت، تحت عنوان:

«صحيفة الرضا عليه السلام»

به علاقمندان به معارف اهل البيت عليهم السلام تقديم می گردد، امید
است مورد قبول پروردگار متعال قرار بگیرد، آمین.

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

www.ketab.ir

در سال ۱۴۸ هجری قمری، یعنی حدود ۱۳۶۷ سال پیش^(۱)، در روز یازدهم ذیقعده خدای بزرگ در مدینه فرزندى به امام كاظم عليه السلام عطا كرد كه نامش را «علی» گذاردند، و بعدها لقب «رضا» به او داده شد، مادر ایشان بانویی با فضیلت بنام «تکتم» بود، که پس از تولد حضرت، از طرف امام كاظم عليه السلام «طاهره» نام گرفت.

پس از شهادت پدر زرگوارش در زندان بغداد در سال ۱۸۳ هجری، تقریباً ۳۵ ساله بود که «عهد» از مسئولیت امامت و حفظ میانی اسلامی و رهبری شیعیان گردید، مدت امامت آن حضرت که در حدود بیست سال بود به سه بخش جداگانه تقسیم می‌گردد.

۱- ده سال اول امامت آن حضرت، که هنوز دوره زمامداری هارون ادامه داشت

۲- ۲ سال بعد، که دوره خلافت محمد معروف به امین فرزند بزرگتر هارون بود.

۳- ۵ سال اخیر امامت آن حضرت، که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آنروز بود.

امام رضا عليه السلام در هر یک از این سه دوره به مقتضای مسئولیت خطیر امامت، با شرائط اوضاع و احوال پیچیده خلافت آن روز، که بنام اسلام بر مردم

۱- تا این تاریخ که سال ۱۴۱۵ هجری قمری است.

حکومت می شد، با وجود نابسامانیهای زیادی که از جهات مختلف در زندگی اجتماعی مردم وجود داشت، وظائف متناسب خود را در راه خدمت به اسلام انجام میداد.

امام در عصر هارون

از سال ۱۸۳ هجری که امام کاظم علیه السلام در زندان بغداد به دستور هارون سبزم شد، امامت امام رضا علیه السلام آغاز و ده سال در زمان حکومت هارون ادامه یافت.

با اینکه دوران حکومت هارون با اختناق و استبداد و خودکامگی او همراه بود، ولی این دوران برای آن حضرت دوران آزادی نسبی برای فعالیت های فرهنگی و علمی بشمار می آید، زیرا هارون در این مدت متعرض امام نمی شد و امام قادر بود آزادانه فعالیت نماید، از اینرو شاگردانی که امام تربیت کرد، و علوم و معارف اسلامی و حقائقی از تعلیمات برآن، که آن حضرت در حوزه اسلام منتشر نمود، عمدتاً در این مدت صورت گرفت.

علت مهمی که برای این امر، یعنی کاهش فشار اطراف هارون، می توان شمرد، نگرانی وی از عواقب قتل امام کاظم علیه السلام بود، زیرا هر چه هارون تلاش فراوانی به منظور کتمان این جنایت بعمل آورد، اما سرانجام جریان فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گردید، و هارون کوشش می نمود خود را از این جنایت تبرئه نماید.

شاهد این مدعا آنستکه هارون به عموی خود سلیمان بن ابی جعفر که جنازه امام کاظم علیه السلام را از دست مزدوران حکومتی باز گرفت و با احترام

بخاک سپرد، پیغام فرستاد که: «خدا سندی بن شاهک را لعنت کند او این کار را بدون اجازه من انجام داده است.»^(۱)

مؤید دیگر این معنی اظهارات هارون در پاسخ یحیی بن خالد برمکی در مورد امام رضا علیه السلام می باشد، یحیی که قبلاً نیز درباره امام کاظم علیه السلام سعایت کرده بود، به هارون گفت: «پس از موسی بن جعفر اینک پسرش جای او نشست و ادعای امامت می کند، گویا نظر او این بود که ایشان نیز از هم اکنون تحت نظر قرار گیرند، هارون که هنوز قتل امام کاظم علیه السلام را فراموش نکرده بود گفت: آنچه با پدرش کردم کافی نیست، میخواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویین را بکشم.»^(۲)

خشم هارون درباریان را فراموش ساخت و دیگر کسی جرأت نکرد در باره آن حضرت به سعایت و بدگویی پردازد.

امام رضا علیه السلام با استفاده از این فرصت هر زمان هارون علناً اظهار امامت می نمود، و در این مورد بر خلاف پدران بزرگواران تقیه نمی کرد، تا آنجا که بعضی از دوستان خاص آن بزرگوار او را برحضور می اشهر و آن حضرت اظهار اطمینان می نمود.

از محمد بن سنان نقل شده که گوید: به امام رضا علیه السلام در ایام خلافت هارون عرض کردم: «شما امر خلافت و امامت خود را آشکار ساخته بجای پدر نشسته ای، در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون می چکد، ایشان

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۱۰۰، بحار ۴۸: ۲۲۷.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۲۶، کشف الغمّة ۳: ۱۰۵.

فرمود: مرا گفتار پیامبر نیرو و جرأت می بخشد که فرمود: اگر ابوجهل توانست مویی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم، و من بشما می گویم: اگر هارون مویی از سر من گرفت بدانید من امام نیستم.»^(۱)

مرگ هارون و درگیری دو برادر بر سر خلافت

هارون دو پسر داشت: محمد امین، عبدالله مأمون، او محمد امین را ولیعهد اول و عبدالله مأمون را ولیعهد دوم خود قرار داد.

در سال ۱۹۱ هجری به هارون گزارش رسید که انقلاب در شهرهای خراسان بالا گرفته و فرماندهان ارتش از خاموش ساختن آن عاجز مانده اند، از اینرو هارون صلاح دید که شخصاً به آن سامان سفر کنند، وی پسرش محمد امین را در بغداد گذارد و مأمون را که ضمناً از طرف پدر والی خراسان بود همراه خود به خراسان برد.

هارون توانست اوضاع آشفتة خراسان را آرام کند، اما دیگر نتوانست به مرکز خلافت - بغداد - برگردد، و در سوم جمادی الاخری سال ۱۹۳ هجری در طوس درگذشت.

شبی که هارون در طوس درگذشت، مردم با پسر او محمد امین در بغداد بیعت کردند، پس از آنکه امین به خلافت رسید مأمون را از ولایتعهدی خلع کرد و فرزند خود موسی را ولیعهد نمود، مأمون نیز در مقابل امین را از خلافت خلع کرد، پس از یک سلسله درگیریهای نظامی سرانجام امین در سال ۱۹۸ کشته شد، و اختیارات کامل کشور اسلامی در دست مأمون قرار گرفت.

امین و مأمون کیستند؟

امین یک عباسی بشمار می‌آمد، پدرش هارون و مادرش زبیده بود، زبیده خود یک هاشمی و هم نوه منصور بود، و بزرگترین زن عباسی بطور اطلاق بشمار می‌رفت، او در دامان فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی رشید و منتقد ریزن مرد دربار وی پرورش یافت.

مأمون از کنیزی خراسانی بنام «مراجل» که زشتترین و کثیفترین کنیز در آشپزخانه رشید بود تولد شد^(۱)، او پس از تولد مأمون از دنیا رفت، مأمون را پدرش به جعفر بن یحیی برمکی سپرد تا او را در دامان خود پروراند، ولادتش به سال ۱۷۰ هجری یعنی در همان سالی که پدرش به خلافت رسید، روی داد، درگذشتش به سال ۲۱۸ هجری بود، فضل بن سهل که به ذوالریاستین شهرت داشت مری او بود، و بعد هم وزیر مأمون گردید.

امام در عصر امین

در دوران حکومت امین و سالهایی که بین مرگ هارون و حکومت مأمون فاصله شد، برخوردی میان امام و مأموران حکومت عباسی از تاریخ به چشم نمی‌خورد، و پیداست که دستگاه خلافت بنی عباس در این سالهای کوتاه که گرفتار اختلاف داخلی و مناقشات امین و مأمون و خلع مأمون از ولایتعهدی و واگذاری آن به موسی فرزند امین بود، فرصتی برای ایذاء و آزار علویان عموماً، و امام رضا علیه السلام خصوصاً نیافت، و از اینرو میتوان سالهای

۱- داستان کیفیت تولد مأمون از او در کتب تاریخ آمده است.

حکومت امین را ایام آزادی نسبی امام و فرصت خوبی برای فعالیت‌های فرهنگی آن حضرت داشت.

امام در عصر مأمون

با استقرار مأمون بر سریر خلافت کتاب زندگانی امام علی^{علیه السلام} ورق خورد و صفحه تازه‌ای در آن گشوده شد، و در این قسمت آن حضرت سالهائی را باانده و ناملایمات بسیار بسر برد.

بر روی او ضاع و شرائط سیاسی زمان مأمون نشان می‌دهد که وی با یک سلسله دشمنی‌ها و مشکلات سیاسی روبرو شده بود و برای رهایی از این بن‌بست‌ها تلاش می‌کرد، او سرانجام به منظور حل این مشکلات یک سیاست چند بعدی را در پیش گرفت، که همان طرح ولایتعهدی امام علی^{علیه السلام} بود. مشکلات سیاسی مأمون را می‌توان در چند امر دانست:

۱- ناخشنودی عباسیان از مأمون:

با آنکه به گواهی مورخان مأمون در آشکار عمومی به مراتب از امین شایسته تر و سزاوارتر به خلافت بود، ولی عباسی مخالف بودند، هارون خود به تفاوت آشکار بین شخصیت این دو برادر کاملاً توجه داشت و از مخالفت بنی عباس با مأمون شکوه می‌کرد.

راز روی گردانی عباسیان از مأمون آن بود که می‌دیدند برادرش امین یک عباسی اصیل بشمار می‌رود و مرئیانش نیز عرب و دوستدار عباسیان بودند، اما مادر مأمون ایرانی و مرئیانش ایرانی بودند، عباسیان از ایرانیان می‌ترسیدند و از دستشان به ستوه آمده بودند، از اینرو جای آنها را در دستگاه خود به ترکان و دیگران واگذار کردند.

۲- موقعیت برتر امین :

امین دارای افراد نیرومند و یاران بسیار قابل اعتمادی بود، که در راه تحکیم حکومتش فعالیت می‌کردند، و آنان عبارت بودند از دائیهایش، فضل بن یحیی برمکی، بیشتر برمکیان اگر نگوئیم همه آنها، مادرش زبیده، و بلکه عربها.

نویسنده به این نکته که همینان بودند که هارون را تحت تأثیر قرار داده و نقش اصلی در مساعده سیاست دولت او داشتند، و در نتیجه همین اطاعت از آنان بود که مجبور شد مقام ولایتعهدی را به امین، که یک ماه از مأمون کوچکتر بود بسپارد، و فرزند بزرگتر را زنده نگذارد و فقط او را ولیعهد دوم اعلام دارد.

گرچه هارون مقام دومین ولایتعهدی را برای مأمون اعلام کرد ولی او همچون برادرش اصالتی برای خود احساس نمی‌کرد، و نه تنها به آینده خود مطمئن نبود، بر عکس این نکته را مسلم می‌پنداشت که عباسیان به خلافت و حکومت او تن در نخواهند داد، از اینرو خود را فاقد هرگونه پایگاهی که بدان تکیه کند می‌دید.

از اینرو مأمون آستین همت بالا زد و برای آینده‌اش به روزی پرداخت، از اشتباهات امین پند آموخت، مثلاً فضل با مشاهده امین که خود را به لهو و لعب سرگرم ساخته بود به مأمون گفت: تو پارسائی و دینداری و رفتار نیکو از خود بروز بده، مأمون نیز همینگونه می‌کرد.

در هر حال او در علوم و فنون مختلف تبحر یافت و بر اطرافیان خویش و حتی بر تمام عباسیان برتری یافت، و برخی می‌گفتند: در میان عباسیان کسی دانشمندتر از مأمون نبود.

مأمون بدنبال یافتن تکیه گاه

در اینجا موضع گروههای مختلف در برابر مأمون را مورد بررسی قرار میدهیم، تا ببینیم او در میان کدامیک از آنها ممکن بود تکیه گاهی برای خویش پیدا کند، تا به هنگام خطرات و مبارزه طلبیهائی که انتظارشان می رفت به قیابله برخیزد.

۱- موضع علویان در برابر مأمون :

بن گاه خود دارای افرادی بودند که به مراتب سزاوارتر از عباسیان برای تصدی خلافت بودند، از اینرو طبیعی بود که به خلافت آنان تن در نمی دادند، ضمن آنکه او به دودمانی تعلق داشت که قلوب خاندان علی علیه السلام نسبت به آنان چرکین بود، و به آنان از دست ایشان بیش از دست بنی امیه زجر و آزار کشیده بودند. (۱)

برای مأمون همین لکه ننگ کازیر بود، که فرزند هارون بشمار می آمد، کسی که درخت نبوت را از شاخ و برگ برهنه کرد و نهال امامت را از ریشه برافکند.

۱- در تاریخ آمده است که هارون به یکی از والیان و فرمانداران خود بنام «حمید بن قحطبه» دستور داد که در یک شب ۶۰ نفر از اشخاص محترم و بیگناه، که به زندان انداخته بودند را سر برید و به چاه افکند. (عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱۰۸:۱)

همین شخص با اینکه یحیی پسر عبدالله افطح (نوه امام کاظم علیه السلام) را امان داده بود که مزاحمتی برایش فراهم نمی آورد، دستور داد مرتباً روزی صد تازیانه به او زدند و بالاخره از گرسنگی او را کشتند و بدنش را زیر پایه ساختمان قرار دادند.

۲- موضع اعراب در برابر مأمون :

اعراب نیز به خلافت مأمون در نمی دادند، و علت آن همان امری است که در بحث گذشته گفتیم، چرا که مادرش، مریش، متصدی امورش همه غیر عرب بودند، و از آن روز که اینان متصدی امور شده بودند عرب از گوسفند خوارتر و از حیوان هم کوچکتر شده بود، سروری عرب بدست ایرانیان از میان رفت، و آنانکه روزی صاحب همه گونه نفوذ و قدرت بودند اکنون در چنگال دیگران زجر می کشیدند.

از اینر طبیعی بود که اعراب نسبت به ایرانیان و هر که به نحوی با آنان در ارتباط است، کینه ریزد.

۳- کشتن امین و مخدوش شدن مأمون :

کشتن امین به ظاهر یک پیروزی نظامی برای مأمون بشمار می رفت، ولی در واقع عکس العمل های منفی بر ضد مأمون و نقشه هایش بدنبال داشت، بویژه با آنچه مأمون برای تشفی خاطر خود بعد از مرگ او اعمال کرد، مثلاً به کسی که سر امین را آورد پس از سجده شکر یک ماسک بخشید، و اینکه سر امین را در تخته چوبی نهاد و دربارگاهش نصب کرد سپس دستور داد که آنرا در خراسان بگردانند.

این امور اعتماد مردم را نسبت به مأمون متزلزل نمود و نفرت ایشان - چه عرب و چه دیگران - را برانگیخت، علاوه بر این خراسانیان که مأمون را به حکومت رسانده بودند اکنون از او برگشته، و در شرف تکوین خطری بر ضد او قرار گرفته داشتند، در این میان علویان از فرصت برخوردار میان مأمون و برادرش به نفع خود بهره برداری کردند، و در گوشه و کنار کشور به شورش برخاستند.

ولایتعهدی امام: راه حل چند بعدی

دانستیم که مأمون در چه موقعیت دشواری قرار داشت، او می دانست

که باید چند کار را به انجام رساند:

۱ - فرونشالیدن شورشهای علویان، و گرفتن اعتراف از آنان مبنی بر قانون بودن حکومت عباسیان، و زائل ساختن محبت آنان در بین مردم.

۲ - تسبب اعتماد و مهر اعراب.

۳ - رضای نگاه داشتن عباسیان و یارانسان.

۴ - استمرار تأیید خود از طرف ایرانیان.

۵ - تقویت اعتماد مردم به خود پس از مرگ امین سست شده بود.

۶ - ایجاد مصونیت برای خویش در برابر شخصیت بانفوذ امام رضا علیه السلام.

او دانست که با ولایتعهدی امام و سرکوت آوردن حکومت، تمامی این

اهداف تأمین می شود، چرا که ایشان در رأس علویان قرار داشت و با وجود

ایشان علویان خلع سلاح گردیده و شعارهایشان از بین رفته و محبوبیتشان بین

مردم از میان می رود، از طرف دیگر از سوی عموم ایرانیان که طرفدار اهل بیت

بودند مورد تأیید قرار می گرفت.

و با آمدن امام به مرو و کنترل فعالیتهای ایشان خطر ایشان نیز از بین

می رفت، و تنها اعراب و عباسیان می ماندند که به کمک ایرانیان و علویان در

برابر آنان می توانست مقاومت کند.

دعوت مأمون از امام

مأمون ابتداء از امام محترمانه دعوت کرد که همراه با بزرگان علویان به مرکز خلافت بیاید، ولی آن حضرت از قبول دعوت مأمون خودداری ورزید، ولی اصرار و تأکیدهای فراوانی صورت گفت و مراسلات و نامه‌های متعددی رد و بدل شد، تا سرانجام به قهر و اجبار بعد از مسافرتی به مکه امام همراه با جمعی از خانان انسابی طالب به طرف مرو حرکت کرد.

مأمون به «جلد» و یا به نقل دیگر «رجاء بن ابی ضحاک» که مأمور آوردن و همراهی هارون شده بودند، دستور داده بود که به هیچ وجه از حفظ احترام و تکریم کاروانیان، و به خصوص امام علی^{علیه السلام} خودداری ننماید، اما ایشان برای آگاهی مردم آشکارا از این سفر اظهار ناخشنودی می نمود.

روزی که می خواست از مدینه حرکت کند خاندان خود را به دور خود گردآورد و به آنان دستور داد تا گریه نمایند و فرمود: «من دیگر به میان خانواده ام بر نمی گردم»^(۱)، آنگاه وارد مسجد پیامبر گرامی با پیامبر وداع کند، چندین بار وداع کرد و باز بسوی قبر بازگشت و با صدای بلند گریه نمود.

مخول سجستانی گوید: «در این حال خدمت ایشان شریفیاب شده و سلام کردم، و سفر بخیر گفتم، فرمود: مخول مرا خوب ببین که از کنار جدم دور می شوم و در غربت جان می سپارم و در کنار هارون دفن می شوم»^(۲).

۱- بحار ۱۱۷:۴۹، کشف الغمۃ ۳: ۹۵

۲- بحار ۱۱۷:۴۹

حرکت امام به سوی مرو

طریق حرکت کاروان امام از مدینه به مرو - طبق دستور مأمون - از راه بصره و اهواز بود، به این جهت که از جبل و کوفه و کرمانشاه و قم، که مرکز اجتماع شیعیان بود عبور ننمایند.^(۱)

او مکه تا بصره قافله با تشریفات خاص براه افتاد، هودجهائی مجلل در نگاه خلافت و مسائل مفصل و اعجاب انگیزی، که خود آنها نیز جزء نقشه‌های طرف سنده بود، همراهان امام را حمل می‌کرد، این همراهان شامل والی مدینه و گروهی از رجال و اشراف آن روز بودند، اما امام هیچکس از افراد خانواده خود را همراه نیاورد، حتی یگانه فرزند عزیز خود، «امام جواد علیه السلام» را در مدینه گذاشت و خود تنهایی راهی شده بود.

امام در طول مسیر حرکت خود از مدینه به مقر خلافت مأمون در هر شهری به مناسبت با مردم مذاکراتی داشتند، آنان را با گفتار خویش به راه حق راهنمایی می‌کردند.

طبقات مختلف مردم که از جریان این دعوت آگاه شده بودند به عناوین مختلف آنرا مغتنم می‌شمردند، زیرا از جمله فرصتهای بقیامت، مطالبی بود که مردم علاقمند می‌توانستند بدون واسطه در چنان موقعی از امام فراگیرند، امامی که وارث آنهمه خاطرات از فداکاریها و تحمل مشکلات، و تنها یادگار علم و تقوای پیامبر گرامی اسلام، و یگانه عالم به حقائق قرآن بود.

۱ - مرحوم سید عبدالکریم بن طاووس مؤلف کتاب فرحة القرى متوفی سال ۶۹۳، شرحی در مورد ورود آن حضرت به قم نقل نموده است، ولی این مطالب در جای دیگری نقل نشده است، حتی شیخ صدوق که خود قمی بوده و از او به زمان امام نزدیکتر بوده، چیزی از این مطالب نقل نکرده است.

گفتار امام در شهر نیشابور

شهر نیشابور که مرکزیت علمی خاصی داشت، از جمله شهرهایی بود که این تقاضا شدیداً از طرف مردم و بخصوص طبقه دانشمند آن شهر، که پایگاه علمی قابل ملاحظه‌ای بود، ابراز شد، و بیانات آن حضرت در چنان شرائط و موقعیتی، که مسأله توحید اسلامی را به عنوان مایه نجات و امن و اطمینان طرح کرده، و سپس شرطی برای حصول آن نتیجه قرار داده است، جالب و قابل اِثْل من باشد.

امام با چهره‌ی سادگانه و متین خود، در حالیکه لباسی ساده بتن داشت، در برابر همگی مردم که از طاعت و خلاقیت او انتظار داشتند، قرار گرفت، و همه در انتظار شنیدن بیاناتش بر سر پا ایستاده بودند و تریادهای شوق از هر طرف بلند بود. دو نفر از محترمین مردم حاضر صدای بلند ندا دادند: ای مردم آرام بایستید تا امام سخن گوید، همه خاموش شدند، تن صدائی که شنیده می‌شد صدای امام بود، که حدیث معروف «سلسله السب» را بیان فرمود، متن حدیث چنین است:

پدرم بنده صالح موسی بن جعفر کاظم، از پدرش جعفر بن محمد صادق، از پدرش محمد بن علی باقر، از پدرش علی بن حسین زین العابدین، از پدرش حسین بن علی سیدالشهداء، از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب برادر و پسر عموی پیامبر، از آن حضرت روایت کرد که فرمود: از جبرئیل شنیدم که گفت: از خداوند بزرگ شنیدم که فرمود:

«كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي، وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.»

امام در شهر نیشابور، در پاسخ تقاضای مردم و خواهش بزرگان و دانشمندان آنروز، در اجتماعی که هزاران نفر در آن گرد آمده بودند و در انتظار شنیدن جملاتی از آن حضرت بودند، که روشنگر راه زندگی آنان باشد، سخن از جهان بینی توحیدی اسلام به میان آورد.

با مقدمه‌ای بسیار جالب و گیرا، حدیث توحید را مطرح کرد، با توجه به اینکه باید مأموریت واقعی خود را از نظر رهبری واقعی انجام داده و مسأله‌ای اساسی عنوان کرده می‌شد، نه از یک گوشه زندگی یک مطلب ساده‌ای را به عنوان پند و موعظه، آنهم در آن زمینه که از هر پند و موعظه‌ای تنها در راه هدفهای شیخی سیاسی و اجتماعی حاکم استفاده یا سوء استفاده می‌شد. آری، احکام حدیث توحید را مطرح کرد، از قول خدای بزرگ که همه عوالم هستی را آفریده است.

«كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَشِي ...»

توحیدی که هم افراد و هم ملت را از همه نکبتها و عذابها نجات می‌بخشد، توحیدی که نداشتن آن محترم همه گونه اسارتها و نکبتها و سختی‌ها در این جهان و آن جهان است.

بعد از بیان آن حدیث، وقتی قافله خواست حرکت کند، امام سر از هودج بیرون آورد، بطوریکه توجه همه مردم که در حال حرکت آن حضرت را نگاه می‌کردند جلب کرد، مثل اینکه می‌خواست مطالب دیگری بگوید.

آری، می‌خواست با زمینه مساعدتری که ایجاد می‌کند مطلب مکمل و اساسی را یاد آوری کند، لذا اضافه کرد:

«وَلَكِنْ بِشُرْطِهَا وَ شُرُوطِهَا»

و سپس اشاره بخود کرد و ادامه داد:

« وَ اَنَا مِنْ شُرُوْطِهَا »

یعنی مسأله ولایت تکمیل کننده توحید است، اگر مسأله سرپرستی و رهبری عادلانه و آگاهانه در جامعه مسلمین حل نشود، یگانه پرستی واقعی استقرار نخواهد یافت و باز هم طاغوتها بجای خدا می نشینند و حکمروائی خواهند کرد.

ورود به مرو

موکب امام علی (ع) روز دهم شوال به مرو، پایتخت کشور بزرگ اسلامی آنروز رسید، چند فرسنگ مانده به شهر مورد استقبال مأمون و فضل بن سهل و گروه کثیری از بزرگان آل عباس و عمریان قرار گرفت. بعد از چند روز که به عنوان استراحت و رفع خستگی راه گذشت، مذاکرات آغاز شد، مأمون پیشنهاد خرید، مبنی بر واگذاری خلافت به آن حضرت را مطرح کرد، امام از پذیرش آن امتناع نمود^(۱) بسیاری از مردم از اینکه امام چنین پیشنهاد جالبی را می پذیرفت در شگفت ماندند، فضل بن عیسی با شگفتی می گفت: خلافت را هر چه چاه چون آن روز بی ارزش و خوار ندیدم، مأمون به علی بن موسی طایفه ابراهیم گدار می نمود و ایشان از قبول آن خودداری می کرد.

۱- در مذاکره اصیل تاریخی هنگام دعوت امام به مرو، نامی از خلافت یا ولایتمندی آن حضرت به میان نیامده است، و ظاهراً این فکری بود که بعداً برای مأمون پیش آمده، و یا اگر هم قبلاً داشت آنرا ابراز نمی نموده است، و آنچه در بعضی از کتب آمده که مأمون امام را به عنوان قبول خلافت دعوت نمود مخدوش است.

طرح مسأله ولایتعهدی

مأمون که شاید خود رأی امام را از پیش میدانست و با همه زیرکی این چنین طرحی را تهیه کرده بود، محققانمی توانست با این عدم پذیرش امام دست بردارد، از این رو مرحله دوم طرحش را ذکر کرده و گفت: حالاکه اینطور است پس ولایتعهدی را بپذیر، امام از پذیرش آن عذر خواست، مأمون دیگر عذر امام را نپذیرفت و جمله را با خشونت و تندى بیان کرده و گفت: عمر بن خطاب وقتی از دنیا می رفت، شما را در میان شش نفر قرار داد، که یکی از آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و چنین توصیه کرد: هر کس مخالف کرد گردنش زده شود، شما هم باید پیش نهاد الایمان بپذیری زیرا من چاره ای جز این نمی بینم. ^(۱)

و صریحتر از این امام را تهدید کرد و گفت: همواره بر خلاف میل من پیش می آیی و خود را از قدرتم در امان می بینی. بچندان سوگند اگر از قبول پیش نهاد ولایتعهدی خودداری کنی تو را مجبور بیکم و گرنه بقتل می رسانم. ^(۲)

تهدید و اکراه امام از این جمله ایشان بیشتر روشن میشود که هر مرد:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَدْ نَهَيْتَنِي عَنِ الْإِلْقَاءِ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ، وَقَدْ
أَشْرَفْتُ مِنْ قِبَلِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَأْمُونِ عَلَى الْقَتْلِ، مَتَى لَا أَقْبَلُ وَلَايَةَ
عَهْدِهِ، وَقَدْ أَكْرَهْتُ وَاضْطَرَرْتُ كَمَا اضْطَرَّ يُونُسُ وَدَانِيَالُ، إِذْ قَبِلَ

۱ - ارشاد مفید: ۳۱۰، کشف القمعة ۶۵:۳، اعلام الوری: ۳۳۲

۲ - علل الشرایع ۱: ۲۲۶، روضة الواعظین: ۲۴۷

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْوِلَايَةُ مِنْ طَاغِيَةِ زَمَانِهِ.
 اللَّهُمَّ لَاعْهَدْ إِلَّا عَهْدَكَ وَلَا وِلَايَةَ إِلَّا مِنْ قِبَلِكَ، فَوَقِّفْنِي لِإِقَامَةِ
 دِينِكَ وَإِحْيَاءِ سُنَّةِ نَبِيِّكَ، فَإِنَّكَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَالنَّصِيرُ، وَنِعْمَ الْمَوْلَى
 أَنْتَ وَنِعْمَ النَّصِيرُ.

پروردگارا! تو مرا از اینکه خود را بدست مرگ بسپارم منع نمودی،
 و مرا بپنداری را نپذیرم، اگر از طرف مأمون تهدید به مرگ شده ام و اکراه و اجبار
 گردیدم، هرچنانکه یوسف و دانیال مجبور شدند، چه اینکه ایندو ولایت را از
 طرف طاغوت بپوشان پذیرفتند.

پروردگارا! تنها عهده و پیمان تو محکم بوده، و ولایت تنها از طرف تو
 اعتبار دارد، پس مرا برای پنداشتن دینت و زنده نگاه داشتن سنت پیامبرت
 موفق گردان، بدرستیکه تو مولای مومنانی، و تو بهترین مولی و بهترین یآوری.
 امام این پیشنهاد را پذیرفت با این شرط که: اگر ناچار باید این پیشنهاد را
 بپذیرم مشروط به اینست که در هیچ امری از امور مربوطه از حکومت، قضاء،
 فتوی، و عزل و نصب شرکت و دخالتی نداشته باشم.
 به عبارت دیگر نباید با نام من کارهایی صورت گیرد و با قلمداد شود که
 با وجود آنکه من در این دستگاه حضور دارم آن کارها انجام می پذیرد،
 تصمیماتی اجراء می شود که من ناظر آنها هستم، و بنابراین مورد رضایت
 ضمنی من است، زیرا امام نمی توانست مهره ای بی اراده در چنان دستگاهی
 باشد که امور اساسی آن مورد تصویب اسلام نیست.

پس از مباحثات و تبادل نظرات مختلف بالاخره قرار شد مأمون
 عهدنامه ای مبنی بر تجلیل از مقام شایسته امام بنویسد و ضمناً آن حضرت را

بعنوان کسی که شایسته ترین فرد برای احراز مقام خلافت است معرفی نماید، تا همه طبقات مردم او را ولیعهد و جانشین مأمون برای رهبری جامعه اسلامی بشناسند.

مردم مرو خود را برای روزه داری ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ آماده کرده بودند که خبر ولایتعهدی امام علیه السلام منتشر شد، و این بشارت را با سروری آمیخته به شگفتی تلقی کردند، روز دوشنبه هفتم ماه رمضان منشور ولایتعهدی خط مأمون نگاشته شد، امام در پشت ورقه‌ای که مأمون نوشته بود با خط خود مطالبی نوشت که با این جمله‌ها شروع می‌شد:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَعَالِ لِمَا يَشَاءُ، لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِقَوْلِهِ يَوْمَ خَائِنَةِ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ خَائِمِ التَّبَيِّنِ وَالِإِلهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ... »

بنام خداوند بخشنده مهربان، ستایش خدای را می‌رسانم که آنچه را بخواهد می‌کند، بدنبال حکم او و در راه تغییرش کسی کاری نتواند کرد و قضاء او رد کننده‌ای ندارد، او از خیانت دیدگان و اسرار نهانی سینه‌ها آگاه است، و درود خدا بر محمد پیامبرش که آخرین پیامبران است و بر خاندان پاک و پاکیزه‌اش.

امام در نوشته‌اش یاد آوری کرد که پیش بینی می‌کنم که این امر به انجام نرسد، و آنگاه در کنار همان مکتوب بزرگان و فرماندهان کشور عهدنامه را گواهی کردند.

سپس تشریفات بیعت طی مراسمی شکوهمند در روز پنج شنبه دهم ماه بعمل آمد و حضرت بر مسند ولایتعهدی جلوس فرمود، اولین کسی که بدستور خلیفه دست بیعت به امام داد عباس پسر مأمون بود، آنگاه دیگر درباریان با ایشان بیعت کردند.

موضوع ولایتعهدی امام برای دوستان و شیعیان ایشان موجب سرور و شادمانی بود، ولی خود آن حضرت اندوهگین و متأثر بود و وقتی مردی را می‌دید که زیاد اظهار خوشحالی می‌کند او را نزد خود فراخوانده و فرمود: دل به این کار میندازد، به آن خشنود مباش که دوامی ندارد.

علت پذیرش ولایتعهدی

آن هنگام که امام ولایتعهدی مأمون را پذیرفت به این حقیقت پی برده بود که در صورت امتناع بهائی را به دست ببرد و بپردازد تنها جان خویش نمی‌باشد، بلکه علویان و دوستانشان همه در معرض خطر واقع می‌شوند، در حالیکه اگر بر امام جانشین بود که در آن شرائط جان خویش را خطر بیفکند ولی در مورد دوستان و شیعیان خود و یا سایر علویان هرگز بجزای خود حق نمی‌داد که جان آنان را نیز به مخاطره اندازد.

از طرف دیگر نیل به مقام ولایتعهدی یک اعتراف ضمنی از سوی عباسیان بشمار می‌رفت که علویان نیز در حکومت سهم شایسته‌ای دارند، و نیز مردم اهل بیت را در صحنه سیاست حاضر بینند و فراموش ننمایند، و گمان نکنند که ایشان همانگونه که شایع شده فقط علما و فقهای هستند که در عمل هرگز بکار ملت نمی‌آیند.

شاید امام گفتارش با «ابن عرفه» به این معنا اشاره کرده باشد، که از ایشان پرسید: ای پسر رسول خدا به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولایتعهدی شدی؟ فرمود: بهمان انگیزه‌ای که جدم علی علیه السلام را وادار به ورود به شورا نمود.

گذشته از اینها امام در ایام ولایتعهدی چهره واقعی مأمون را به همه شناساند اهداف او را از این کار برملا ساخت.

نمونه آنکه عکس‌العملهای ایشان در برخورد با مأمون نشانگر آنستکه ایشان تمایلی به پذیرش آن نداشتند، خروج با اکراه از مدینه، عدم آوردن اهل بیت و فرزندان، و انتقال ایشان در نیشابور، همگی حاکی از اکراه ایشان به پذیرش این مقام است.

شرایط خاص فرهنگی جاسه آن روز در موضع امام در برابر آن

با اینکه اسلام در عصر پیامبر از محیط حجاز بیرون نرفت، ولی چون زیربنائی محکم و استوار داشت، بعد از رحلت پیامبر به سرعت رو به گسترش نهاد، آنچنانکه در مدت کوتاهی سراسر دنیای متمدن آن عصر را فراگرفت و باقیمانده تمدنهای پنجگانه عظیم روم، ایران، مصر، یمن، کنده و آشور را در کوره داغ خود فرو برد، تا آنچه خرافه و ظلم و انحراف و فساد را سبب بود، بسوزد، و آنچه مثبت و مفید بود زیر چتر تمدن شکوهمند اسلامی با صبغه الهی و توحیدی بماند.

طبیعت علم دوستی اسلام سبب شد که به موازات پیشرفتهای سیاسی و عقیدتی در کشورهای مختلف جهان، علوم و دانشهای آن کشورها به محیط جامعه اسلامی راه یافت و کتب علمی دیگران، از یونان گرفته تا مصر، و از هند

تا ایران و روم، به زبان تازی، که زبان اسلامی بود ترجمه شود، علمای اسلام که فروع اندیشه خود را از مشعل قرآن گرفته بودند دانشهای دیگران را مورد نقد و بررسی قرار دادند و ابتکارات و ابداعات جدید و فراوانی بر آن افزودند.

ترجمه آثار علمی دیگران از اواخر زمان امویان (که خود از علم و اسلام بیگانه بودند) شروع شد، و در عصر عباسیان مخصوصاً زمان هارون و مأمون به اوج خود رسید، همانگونه که در این زمان وسعت کشور اسلامی به بالاترین حد خود در طول تاریخ ارتقاء یافت.

بدین است که این حرکت علمی نتیجه مستقیم تعلیمات اسلام در زمینه علم بود که روی علم و دانش سرزمینی را قائل نبود، و مسلمانان را برای یافتن آن به دور افتاده ترین نقاط جهان یعنی چین، و به پرداختن هرگونه بها حتی خون قلب و امی داشتند.
مأمون چند تن از دانشمندان را مأمور کرد تا کتابهای ارزشمند روم را آورده، دستور ترجمه آنها را داد و در این راه بسیار تلاش میکرد.

قصد مأمون از این امور را میتوان بطور خلاصه در چند امر دانست: خود را طرفدار علم جلوه دهد، برای مقابله در مقابل مشکلات اجتماعی و خفقان سیاسی سرگرمی درست کند، بدجلب آنان پایه های حکومتش را تقویت کند، با اینراه دکانی در برابر اهل بیت ایجاد نماید.

آنچه مایه نگرانی بود این بود که بین این گروه دانشمندان و مترجمان، همه در کار خود حسن نیت نداشتند، و گروهی سعی داشتند از این بازار داغ انتقال علوم بیگانه، برای نشر عقائد فاسد و مسموم خود فرصتی بدست آورند، از اینرو افکار انحرافی و عقائد خرافی بسرعت در میان مردم انتشار یافت، چرا که هیئت علمی نیرومندی برای نقد و بررسی آنها وجود نداشت.

در این شرایط خاص فکری و فرهنگی و وظیفه سنگینی بر دوش امام قرار داشت، و ایشان با توجه به آن دامن همت به کمر زد و انقلاب فکری ایجاد فرمود و در برابر این امواج سهمگین و تندباد خطرناک اصالت جامعه اسلامی را حفظ کرد و سرانجام این کشتی را با لنگر وجود خویش از سقوط در گرداب خطرناک انحراف و التقاط رهائی بخشید.

همچنین امام در مناظراتی که مأمون تشکیل میداد و با پیروان مکاتب مختلف صورت می‌گرفت شرکت می‌کرد، گرچه مناظرات فراوان است ولی از همه مهمتر هفت مناظره است که فهرست آنها از این قرار است:

- ۱- مناظره با جاثلیق.
 - ۲- مناظره با رأس البالیغ.
 - ۳- مناظره با هریر اکبر.
 - ۴- مناظره با عمران صابی.
- این چهار مناظره در یک مجلس و در حضور مأمون و جمعی از دانشمندان و رجال خراسان صورت گرفت.
- ۵- مناظره با سلیمان مروزی.
 - ۶- مناظره با علی بن محمد بن جهم.
 - ۷- مناظره با ارباب مذاهب مختلفه در بصره.

هر یک از این مناظرات دارای محتوای عمیق و جالبی است که امروز هم با گذشت حدود هزار و دویست سال از آن تاریخ رهگشا و روشنگر و بسیار آموزنده و پربار است، هم از نظر محتوا و هم از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحثها.

زمزمه های مخالفت

این جریان با پیچیدگیهای سیاسی که داشت بطور طبیعی پیش رفت، اما کم کم زمزمه هایی در گوشه و کنار پیدا شد، کسانی که در سایه حمایت دستگاه حکومتی بوده و در ولایات مختلف از قلمرو وسیع اسلامی آنروز ثروتهای بسیار اندوخته بودند و زندگیهای مرفه و آسوده داشتند، از نتایج و آثار این اقدام سخت نگران بودند.

مخالفاً حسود و سوء استفاده کنندگان ناراحت، سعی داشتند به هر نحوی شده در اشاعه تخم بدبینی نسبت به خاندان علی علیه السلام بکوشند، حتی انتشار می دادند که امام علیه السلام شیفته جاه و مقام است، و بمحض آنکه از طرف مأمون از او دعوت بعمل آید او را اجابت کرد.

کسانی که داعیه هایی در زمینه علم و کمالات داشته و موقعیتهایی را برای خود کسب کرده بودند، با بودن امام پایه های منصبهای سطحی خود را متزلزل می دیدند، و با وجود ایشان در خود احساس حقارت می نمودند.

از جمله حوادثی که در آشنایی با شکوه و عظمت معنوی امام مؤثر بود و مخالفان و اشخاص ذینفع از وضع موجود، نمی توانستند با آن پیشرفتها و عظمتها باشند اقامه نماز عید فطر بود.

در سال ۲۰۲ هجری مأمون اصرار کرد که امام نماز عید فطر را اقامه فرماید، امام نپذیرفت، با اصرارهای مأمون امام با یک شرط اقامه آنرا پذیرفت و آن اینکه به همانگونه که پیامبر اسلام انجام میداده ایشان انجام دهد، مأمون پذیرفت.

امام پس از غسل و سائر مقدمات با پای برهنه براه افتاد، بزرگان که با شکوه و جلال آمده بودند بناچار پاها را برهنه ساخته و براه افتادند، جمعیت کم کم روبه فزونی نهاد، عده‌ای جریان را به مأمون گزارش دادند و خاطر نشان ساختند که ادامه این کار ممکن است تا پایان نماز و خطبه‌ها منجر به ایجاد انقلابی گردد و چاره آن مشکل باشد، مأمون نیز امام را از انجام آن معذور داشت.

این مولود باعث شد کم کم زمزمه‌های مخالفت در گوشه و کنار کشور اسلامی آغاز شود. در بغداد این زمزمه بصورت حادی ظهور کرد، و ابراهیم بن مهدی عمومی مأمون آستنگ مخالفت را شروع نمود.

دنباله این جریان منتهی به نقشه‌ای شوم شد و آن اینکه سه نفری را که مسئول این وقایع می‌دانستند یعنی مأمون، و وزیرش فضل بن یحیی و امام رضا علیه السلام را بقتل رسانند.

قرار بود در روز جمعه سوم شعبان که از ابتدای تشریفات ولایتعهدی فقط حدود ۱۱ ماه می‌گذشت - این سه نفر در حمال معروف سرخس با هم باشند، از اینرو بهترین موقعیت برای قتل آنان را این امر مقرر کردند.

از قرائنی که بدست آمد قرار شد برنامه تغییر پذیرد. می‌فضل بن سهل که تا اندازه‌ای ادعای آگاهی از علم نجوم و خواص ساعات و رمان داشت، طبق قرار قبلی در ساعت مقرر وارد حمام شد، بیچاره مورد اجرای نقشه قرار گرفت و مهاجمان بدن برهنه او را قطعه قطعه کردند.

شهادت آن حضرت

وضعی که مأمون فکر می‌کرد با اجرای این نقشه پیش می‌آید و او خواهد توانست با خیال آسوده خلافت کند و کارهای مورد نظر را انجام دهد،

به هم خورد، بدیهی است او به عنوان خلیفه و زمامدار در فکر چاره‌جویی از این نارضایتیها و در صدد تیرته خویش بود، اما در هر حال سرانجام کار به اینجا رسید که امام رضا علیه السلام هم پس از چندی مسموم شد.

یک شبانه روز هم قضیه را مکتوم نگاه داشتند، مأمون هم شدیداً از این جریان اظهار تأسف کرد و دستور داد با احترام تمام بدن آن حضرت را در کنار قبر هارون دفن نمایند.

آن حضرت در حدود دو سال در شهر مرو و نزدیک به هفت ماه در سرخس اقامت داشت، ماههای آخر عمر را هم در سناباد طوس بسر بردند و در همانجا بودند که به شهادت رسید.

شهادت آن حضرت را در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری و عمر ایشان را هنگام شهادت ۵۱ سال و ۳ ماه و ۱۹ روز نوشته‌اند.

مدفن آن شهید

قبر امام علیه السلام در مشهد قرار دارد، در اراک اسلام شهری بنام «مشهد» وجود نداشت، در محل فعلی این شهر دهکده گامی بود که آنرا سناباد گفته و جزء اراضی طوس بود.

هارون که برای رفع اغتشاش و اصلاح اوضاع نواحی خراسان به ایران سفر کرده بود، و در اثناء سفر بیمار شده و از دنیا رفته بود، در قصر حمید بن قحطبه که در این ناحیه قرار داشت بخاک سپرده شد.

مدفن امام را هم پس از شهادت ایشان قرار شد در کنار قبر هارون قرار دهند.

این قبرها در کنار هم تا سال ۵۰۰ هجری شکل و وضعی عادی داشت، به آن محل کم‌کم پس از چندی عنوان مشهد الرضا علیه السلام داده شد (یعنی محل شهادت رضا یا شهود رضا)

بطوریکه نوشته‌اند اولین بار در زمان حکومت سلجوقیان یک ضریح نقره‌ای توسط مردی از اهالی ایران قبل از اینکه مسلمان شود و هنوز زرتشتی بود برای در قبر درست شد، زیرا وی در اثر توسل به آن حضرت از بیماری صعب‌الدرج که داشت بهبود یافته بود.

این بطوریکه در سفرنامه خود یادآور شده است که در سال ۷۳۴ هجری از حریم رضوی دیدار کرده است که بصورت صندوقی چوبین بود که از صفحاتی از نقره پوشیده شده بود.

در زمان صفویه که به جهای توجه به این گونه امور زیاد شد، برای اولین بار ضریح طلاکوب برای آن قبر تهیه و نصب شد.

البته پس از مدتی آن ضریح و اشیاء قبری توسط یکی از «ازبکیان» مورد هجوم و غارت قرار گرفت، و از جمله اشیاء غارت شده قطعه الماس منحصر بفردی بود که بزرگی آن به اندازه یک تخم مرغ بوده است.

از آن روز به بعد مرتباً این قبر مورد توجه علاقمندان بوده است و هدایا و موقوفات بسیاری به عنوان صاحب آن قبر تقدیم شده و میشود.

پیامی از آن حضرت به دوستانش

حضرت عبدالعظیم نقل می‌کند: در دیداری که از امام داشتم وقتی

خواستم حرکت کنم آن حضرت فرمود:

« يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ! بَلِّغْ عَنِّي أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ وَ مُرَّهُمْ بِصِدْقِ
الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ... »

ای عبدالعظیم! سلامم را به دوستانم برسان و آنانرا به راستی در گفتار
و اداء امانت امر و توصیه نما.

جواد قیومی اصفهانی

۱۳۷۳/۷/۱

www.ketab.ir

۵- فهرست مطالب

۷	مقدمه ناشر
۹	مقدمه مؤلف
۳۷	فصل اول: نیایشها و ادعیه آن حضرت
۳۹	بخش اول: ادعیه آن حضرت در ثناء الهی
۴۰	۱- در تسبیح و تشریح خداوند
۴۰	۲- در تسبیح و تشریح خداوند در روز دهم و یازدهم ماه
۴۲	۳- در مناجات با خداوند
۴۶	۴- در مناجات با خداوند
۵۱	بخش دوم: ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت انبیا
۵۲	۵- برای فرزندش حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۷۴	۶- برای موسی بن عمر بن بزیع
۷۴	۷- برای دعبل بن علی خزاعی
۷۶	۸- بر ابن ابی سعید مکاری
۷۹	بخش سوم: ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه بدان ارتباط دارد
۸۰	۹- بعد از هشت رکعت نماز وتر

- ۱۰ - در قنوت نماز وتر ۸۰
- ۱۱ - در قنوت نماز وتر ۸۲
- ۱۲ - هنگام شنیدن اذان صبح و مغرب ۸۲
- ۱۳ - بعد از اقامه و قبل از تکبیر ۸۲
- ۱۴ - در قنوت ۸۴
- ۱۵ - در قنوت ۸۶
- ۱۶ - در قنوت برای دفع شر دشمنان ۸۶
- ۱۷ - در قنوت نماز جمعه ۹۰
- ۱۸ - در سلام بر پیامبر بعد از نمازهای واجب ۹۲
- ۱۹ - در تعقیب نماز برای واجب ۹۲
- ۲۰ - در تعقیب نماز صبح ۹۴
- ۲۱ - در تعقیب نماز صبح ۹۶
- ۲۲ - در سجده شکر ۹۶
- ۲۳ - در سجده شکر ۱۰۰
- ۲۴ - در سجده شکر ۱۰۲
- ۲۵ - در سجده شکر ۱۰۲
- ۲۶ - در نماز استسقاء ۱۰۲
- بخش چهارم: ادعیه آن حضرت در زوال اندوهها و رفع شدائد ۱۰۷
- ۲۷ - برای کارهای مهم ۱۰۸
- ۲۸ - برای رفع غم و اندوه ۱۱۶
- ۲۹ - برای کسی که دچار مشکلی می‌گردد ۱۱۸
- ۳۰ - برای دفع بلا ۱۲۲

بخش پنجم: ادعیه آن حضرت در قضاء حوائج و اداء دین ۱۲۵

۳۱- برای قضاء حوائج ۱۲۶

۳۲- برای قضاء حوائج ۱۲۶

۳۳- برای قضاء حوائج ۱۳۰

۳۴- برای قضاء حوائج باتوسل به قرآن ۱۳۰

۳۵- برای قضاء حوائج ۱۳۲

۱۲۶- برای اداء دین ۱۳۴

بخش ششم: ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و شر دشمنان ۱۳۷

۳۷- برای پوشیده شدن از دشمنان ۱۳۸

۳۸- در دفع شرور ۱۴۰

۳۹- در دفع شر دشمنان ۱۵۴

۴۰- در دفع دشمن، به نام رقعۀ اربع ۱۵۸

۴۱- در احتراز ۱۶۲

۴۲- در احتراز از دشمنان ۱۶۴

۴۳- در دفع دشمن ۱۶۴

بخش هفتم: ادعیه آن حضرت در درمان بیماریها و آنچه به آن ارتباط دارد ۱۶۷

۴۴- در تعویذ برای هر درد و خوف ۱۶۸

۴۵- در تعویذ برای هر درد ۱۷۰

- ۴۶- برای رفع دردها ۱۷۰
- ۴۷- برای تمامی بیماری ها ۱۷۲
- ۴۸- برای بیماری تب ۱۷۲
- ۵۹- برای بیماری تب ۱۷۴
- ۵۰- برای بیماری نالول ۱۷۶
- ۵۱- برای بیماری نالول ۱۷۸
- ۵۲- برای بیماری خنازیر ۱۷۸
- ۵۳- برای بیماری مل ۱۷۸
- ۵۴- برای درد شش ۱۸۰
- ۵۵- در تمویذ برای رانز حامله در مقابل انسانها و جنبنندگان ۱۸۲
- ۵۶- برای دفع سحر ۱۸۶
- ۵۷- برای دفع عقرب و مار ۱۸۶
- ۵۸- برای ردگمشده ۱۸۸
- بخش هشتم: ادعیه آن حضرت در ایام هفته و ماهها ۱۹۱
- ۵۹- در آخر ماه شعبان ۱۹۲
- ۶۰- هنگام آشکار شدن هلال ماه رمضان ۱۹۲
- ۶۱- بعد از افطار ۱۹۴
- ۶۲- در روز عید فطر ۱۹۴
- ۶۳- در روز عید فطر و قربان ۱۹۶
- ۶۴- قبل از نماز عید ۱۹۸
- ۶۵- در روز عرفه ۲۰۰

- بخش نهم: ادعیه آن حضرت در آداب سفر ۲۰۳
- ۶۶- هنگام خروج از منزل ۲۰۴
- ۶۷- هنگام خروج از منزل ۲۰۴
- ۶۸- هنگام سوار شدن بر مرکب ۲۰۴
- ۶۹- هنگام سفر در خشکی و سوار شدن بر مرکب ۲۰۶
- ۷۰- هنگام سوار شدن بر کشتی ۲۰۸
- بخش دهم: ادعیه آن حضرت در امور متفرقه ۲۱۱
- ۷۱- شکر ممتنای الهی ۲۱۲
- ۷۲- برای طلب برکت حلال ۲۱۲
- ۷۳- برای طلب امنیت و امان ۲۱۴
- ۷۴- برای طلب هدایت و نجات بر آن ۲۱۴
- ۷۵- در ستایش خداوند بخاطر آنچه به آنان داده است ۲۱۴
- ۷۶- برای طلب سلامتی ۲۱۶
- ۷۷- هنگام خروج از مسجد الحرام ۲۱۸
- ۷۸- هنگام خروج از مسجد الحرام ۲۱۸
- ۷۹- بعد از آنکه با گروهی مناظره کرد ۲۲۰
- ۸۰- برای برادرانش ۲۲۰
- ۸۱- برای هدایت شخصی به مذهب شیعه ۲۲۲
- ۸۲- هنگامی که مأمون ایشان را برای قبول خلافت تهدید کرد ۲۲۴
- ۸۳- هنگام قبول خلافت ۲۲۶
- ۸۴- قبل از شهادتش ۲۲۶

بخش یازدهم: ادعیه آن حضرت در زیارات ۲۲۹

۸۵- در سلام بر پیامبر ۲۳۰

۸۶- در سلام بر پیامبر در کنار قبرش ۲۳۲

۸۷- در زیارت امام کاظم و سائر ائمه علیهم السلام ۲۳۲

۸۸- در زیارت خواهرش حضرت معصومه علیها السلام ۲۳۶

۸۹- هنگام خاندن تسبیحی که از تربت امام حسین علیه السلام است ۲۴۲

فصل دوم: مناظرات آن حضرت ۲۴۵

۱- در فضیلت امام و صلوات او ۲۴۶

۲- در برتری خاندان پیامبر بر همه است ۲۶۸

۳- در عدم شایستگی غاصبان خلافت ائمه علیهم السلام ۳۰۸

فصل سوم: کلمات توحیدی آن حضرت ۳۱۳

۱- در کلیات توحید ۳۱۴

۲- در کلیات توحید ۳۲۶

۳- در کلیات توحید ۳۲۸

۴- در فرق بین معانی نامهای مشترك خداوند و انسان ۳۳۰

۵- در حدوث اسماء الهی ۳۴۲

۶- در حادث بودن جهان و اثبات پدیدآورنده آن ۳۴۴

۷- در دلیل حادث بودن جهان ۳۴۸

- ۸- در بودن و جای او ۳۴۸
- ۹- در ابطال دیدن خداوند ۳۵۰
- ۱۰- در نفی رؤیت خداوند ۳۵۲
- ۱۱- در نهی از جسم قرار دادن خداوند ۳۵۲
- ۱۲- در نهی از توصیف خداوند به غیر آنچه خود را بدان توصیف
فرموده است ۳۵۴
- ۱۳- در مشیت و اراده ۳۵۶
- ۱۴- در مشیت و اراده ۳۵۶
- ۱۵- در اراده ۳۵۸
- ۱۶- در اینکه خداوند آنچه بخواهد را مقدم یا مؤخر می دارد ۳۵۸
- ۱۷- در مورد کسی که خدا را به خلقش تشبیه می کند ۳۶۰
- ۱۸- در کمترین مرتبه استیجابی خداوند ۳۶۰
- ۱۹- در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش ۳۶۲
- ۲۰- در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش ۳۶۲
- ۲۱- در کیفیت اختیار انسان در اعمالش ۳۶۴
- ۲۲- در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش ۳۶۴
- ۲۳- در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش ۳۶۸
- ۲۴- در کیفیت اختیار انسان در اعمالش ۳۶۸
- ۲۵- در مورد کسی که قائل به جبر است ۳۷۰
- ۲۶- در فضیلت سوره توحید ۳۷۲
- ۲۷- در مورد کلام پیامبر ﷺ: خداوند آدم را بر صورت خود آفرید ۳۷۲
- ۲۸- در ابطال تناسخ ۳۷۴

فصل چهارم: گزیده‌ای از گفتار آن حضرت

- بخش اول: ۳۷۷
- ۱- در ارکان ایمان ۳۷۸
- ۲- در مراتب ایمان ۳۷۸
- ۳- در درجات ایمان ۳۷۸
- ۴- در مورد کسی که حقیقت ایمان را داراست ۳۸۰
- ۵- در صفات نورا مؤمن ۳۸۰
- ۶- در صفات افراد مؤمن ۳۸۰
- ۷- در بعضی از مکرمات ۳۸۲
- ۸- در توصیف بهترین بندگان ۳۸۲
- ۹- در توصیف بهترین اخلاق ۳۸۲
- ۱۰- در درجات توکل ۳۸۴
- ۱۱- در حد توکل ۳۸۴
- ۱۲- در فضیلت تفکر ۳۸۴
- ۱۳- در فضیلت سکوت ۳۸۶
- ۱۴- در فضیلت عفو ۳۸۶
- ۱۵- در گمان نیکو داشتن به خدا ۳۸۶
- ۱۶- در نشانه های بصیرت در دین ۳۸۶
- ۱۷- در صفات کسی که عقلش کامل است ۳۸۸
- ۱۸- در توصیف سخاوتمند و بخیل ۳۸۸
- ۱۹- در فضیلت صلۀ رحم ۳۸۸
- ۲۰- در دوستی با مردم ۳۹۰

- بخش دوم: ۳۹۳.....
- ۲۱- در مورد یاری کردن به افراد ناتوان ۳۹۴
- ۲۲- در مورد بعضی از صفات مذموم ۳۹۴
- ۲۳- در مورد درجات عجب و خودپسندی ۳۹۴
- ۲۴- در مورد بعضی از صفات زشت ۳۹۶
- ۲۵- در مورد صفات بخیل و حسود و دروغگو ۳۹۶
- ۲۶- در مورد دوست و دشمن هر کس ۳۹۶
- ۲۷- در مورد برترین مال و عقل ۳۹۶
- ۲۸- در مورد حالت قلب ۳۹۸
- ۲۹- در مورد فضیلت محاسبه نفس ۳۹۸
- ۳۰- در مورد فضیلت محاسبه نفس ۳۹۸
- ۳۱- در مورد گونه های مردم ۳۹۸
- ۳۲- در مورد معاشرت نیکو دانان ۴۰۰
- ۳۳- در مورد کسی که به رزق حلال خویش راضی است ۴۰۰
- ۳۴- در مورد کسی که به روزی اندک قانع است ۴۰۰
- ۳۵- در مورد کسی که در راه کسب روزی حلال تلاشی کند ۴۰۰
- ۳۶- در مورد گشایش و توسعه بر خانواده ۴۰۲
- ۳۷- در مورد مهمانی دادن هنگام ازدواج ۴۰۲
- ۳۸- در مورد کیفیت رفتار با نعمتهای الهی ۴۰۲
- ۳۹- در مورد کیفیت رفتار با بعضی از افراد ۴۰۲
- ۴۰- در مورد اهمیت وعده ۴۰۴

فصل پنجم: اشعاری در مدح آن حضرت ۴۰۷

۱- مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم ۴۰۹

۲- تو زمزمی و تو حجری، تو رکنی و تو مقامی ۴۱۱

۳- این جا مقام و مشهد سلطان دین رضاست ۴۱۲

۴- ظهر علم علی، وارث میراث نبی ۴۱۳

۵- مرش رحمان بود این روضه سلطان خراسان ۴۱۵

فصل ششم: فهرست کتب ۴۱۷

۱- فهرست مآخذ و منابع ادعیه ۴۱۹

۲- فهرست مآخذ و منابع مناظرات ۴۳۸

۳- فهرست مآخذ و منابع کلمات تحیدی آن حضرت ۴۴۰

۴- فهرست مآخذ و منابع احادیث ۴۴۵

۵- فهرست مطالب ۴۴۷